

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۳۱، پیاپی ۱۲۱، پاییز ۱۳۹۵

بررسی علل افول تمدن اسلامی از دیدگاه شکیب ارسلان^۱

سلیمان حیدری^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۲

تاریخ تصویب: ۹۵/۸/۱۰

چکیده

تاکنون درباره افول تمدن اسلامی مقالات و کتب متعددی به رشته تحریر درآمده است و نویسندگان سعی کرده‌اند براساس مبانی فکری و انگاره‌های ذهنی خویش علل این افول را بررسی کنند. یکی از برجسته‌ترین این متفکران شکیب ارسلان (۱۳۶۶-۱۲۸۶) بود که برخلاف جریان‌های بنیادگرا و غربگرا، با گرایش نوگرایی اسلامی کوشید در آثارش، به خصوص کتاب «**لماذا تأخر المسلمون و لماذا تقدم غیرهم**»، به این سؤال تاریخی مهم جواب دهد که چرا مسلمانان در عرصه تمدن از غیرمسلمان عقب ماندند. او پس از سفرهای فراوان به کشورهای مختلفی مثل آمریکا، شوروی سابق و اسپانیا راز عقب‌ماندگی را ناشی از دو دسته عوامل داخلی و خارجی دانست. مهم‌ترین عوامل

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2016.2512

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز؛ soleymanheidari@shirazu.ac.ir

داخلی از نگاه وی جهل، علم ناقص، فساد اخلاقی، ترس، نومیدی و استبداد بود؛ همچنین از تأثیرات و نفوذ کشورهای غربی در قالب‌های سیاسی، اقتصادی و تیشیری و نیز همجواری کشورهای اسلامی با کشورهای استعمارگر به عنوان عوامل خارجی انحطاط تمدن اسلامی یاد کرده است. در این مقاله به روش توصیف همراه با تحلیل و با تکیه بر آثار شکیب ارسلان درصدد تشریح علل افول تمدن اسلامی از دیدگاه این دانشمند هستیم.

واژه‌های کلیدی: شکیب ارسلان، انحطاط تمدن اسلامی، استبداد، فساد اخلاقی.

مقدمه

فرهنگ و تمدن اسلامی در سیر تاریخی خود فراز و نشیب‌های زیادی را تجربه کرده است. بررسی سیر تطور و تحول این تمدن نشان می‌دهد مسلمانان در عرصه‌های مختلف تمدنی در سده‌های دوم تا ششم هجری، علی‌رغم حجم‌های عقل‌ستیزان، دوران طلایی تمدن خود را طی کردند و کرونولوژی صعود نیز نشان می‌دهد که غالب دانشمندان پرآوازه که نامشان با عصر طلایی گره خورده است در همین مقطع زمانی می‌زیسته‌اند (ر.ک. گلپسی، ۱۳۶۴). پس از این دوره، عصر انحطاط رسید. هریک از اندیشمندان درباره شروع این دوره دیدگاه‌های مختلفی دارند: برخی غالب شدن گرایش‌های عقل‌ستیز را که پس از خلافت مأمون شروع شده بود، از علل این انحطاط می‌دانند (فرشاد، ۱۳۶۵: ۹۰) و بیش از آن که انحطاط تمدن اسلامی را ناشی از دخالت خارجی بدانند آن را یک موضوع داخلی می‌پندارند. این در حالی است که برخی دیگر ضمن اذعان به تأثیر گرایش‌های عقل‌ستیز، به عوامل خارجی نظیر تهاجم مغولان و صلیبیان از شرق و غرب به جهان اسلام نیز اشاره می‌کنند (زیباکلام، ۱۳۸۱: ۱۶۱). به‌رحال صرف‌نظر از این دیدگاه‌ها، آنچه پژوهش در خصوص «واماندگی تمدنی» را مهم جلوه می‌دهد، درک جمعی نسبت به این انحطاط است. شواهد تاریخی نشان می‌دهد عرب‌ها هم‌زمان با ایرانیان

هنگامی به این خودآگاهی و بیداری تاریخی دست یافتند که با تهاجم کشورهای اروپایی، به خصوص حمله ناپلئون به مصر، مواجه شدند. لذا در صدد پاسخ گویی به ضعف تمدنی و علل عقب ماندگی خود برآمدند. پیشگامان این حرکت، مسیحیان سوریه و لبنان بودند که به شدت تحت تأثیر اندیشه‌های اروپای متجدد پسانسانس قرار گرفته بودند و در صفوف مسلمانان عرب هم همفکرانی برای خود پیدا کردند. عنصر مشترک بین این دسته از متجددان افراطی مسلمان و گروه‌های دیگر، تلاش فکری- سیاسی معطوف به بحران برآمده از عقب ماندگی بود. در واقع اعراب با مشاهده عقب ماندگی خود در میدان رقابت تاریخی با سرزمین‌های اروپایی می توانستند رویکردهای ناهمسانی را در تحلیل بحران به وجود آمده پیش گیرند. این رویکردها در طیف وسیعی از تلقی‌های مواجهه با دنیای مدرن تعریف شده بودند و نمایندگان آن در مرکز دغدغه‌های خود قدرت، تمدن و جنبش و پیشرفت جوامع خودی و سپس مسئله هویت، ضرورت‌ها، روش‌ها و ابزار آن را جای می دادند. شاید بتوان رویکردهای برآمده از نحوه مواجهه با تمدن غرب و تلاش برای درمان عقب ماندگی را در سه جریان غرب گرا، بنیادگرایان و نوگرایان اسلامی تقسیم کرد (مرادی، ۱۳۸۴: ۳۴). جریان نخست در توجهات تمدن محورانه به شاخه‌های متفاوتی تقسیم می شد و مواضع نمایندگان آن به لحاظ هدف، انگیزه از غرب گرایی افراطی تا محافظه کاری افراطی در نوسان بود. از مهم ترین نمایندگان این جریان طه حسین، سلامته موسی، اسماعیل مظهر، شبلی شمیم، عبدالرحمان بدوی، حسن حنفی، نصر حامد ابوزید، علی عبدالرزاق و ... بودند که به تناسب دیدگاه بر مسائل مختلفی مثل دعوت به اخذ روش‌ها و تمدن غرب به طور کامل، جدایی دین از سیاست و سکولاریسم، قومیت گرایی فرعون، لیبرالیسم و وجودباوری تأکید می کردند. جریان دوم نگاهی کاملاً متفاوت با جریان غرب گرا داشت و تمدن غرب را جاهلیت قرن بیستم می دانست. افرادی چون سید قطب معتقد بود تمدن غرب مبتنی بر عصیبت قومی و تفکر مادی است که هدف خود را انباشت قدرت و گسترده سلطه و رهاسازی شهوات می داند. بنابراین از نگاه نمایندگان این دیدگاه، تمدن غربی اوج انحطاط است و اگر چه در زمینه قدرت، سلطه، ثروت، صنعت، علم و فناوری گام‌های بلندی برداشته اساساً به سبب نادیده گرفتن ابعاد اخلاقی، دینی، معنوی و انسانی و قرار دادن هستی بشری در معرض انقراض است. جریان سوم دیدگاهی

متفاوت از دو جریان قبلی داشت و در واقع این جریان در حدفاصل بین غرب گریان و بنیاد گریان قرار می‌گیرد. از نگاه نمایندگان این جریان، غرب به سبب قدرت، فناوری، آزادی، عدالت مورد اعجاب و الگویی جذاب برای رهایی از عقب‌ماندگی به نظر می‌رسید ولی به سبب اهداف و سیاست‌های امپریالیستی مردود و محکوم است. با وجود این، عناصری در درون میراث اسلامی وجود دارد که می‌تواند درمان عقب‌ماندگی تمدنی و زمینه پیشرفت و ترقی باشد که این موضوع از جدی‌ترین محورهای سید جمال اسدآبادی و پیروان عرب او بود.^۱ یکی از این پیروان شکیب ارسلان بود که از آغاز فعالیت‌های سیاسی‌اش، سید جمال را می‌شناخت و او را بیدارگر شرق می‌نامید (حکیم، ۲۰۱۰: ۱۳۱) و در موارد متعدد در آثار و دیدگاه‌هایش به نظریات او توجه می‌کرد. درباره این شخصیت مسلمان عرب و دیدگاه‌های او در خصوص علل عقب‌ماندگی تمدن اسلامی و راه‌های برون‌رفت از این انحطاط، تاکنون مقاله و کتبی در ایران به رشته تحریر درنیامده است. این در حالی است صدها کتاب و مقاله در خارج از کشور درباره وی به زبان عربی نگاشته شده است.^۲ با توجه به اهمیت دیدگاه‌های شکیب ارسلان، این پژوهش درصدد است به روش توصیفی همراه با تحلیل و با تکیه بر آثار شکیب ارسلان به علل افول تمدن اسلامی بپردازد. با توجه با همین موضوع مهم‌ترین سؤال پژوهش بر این قاعده استوار است که اولاً مهم‌ترین علل انحطاط تمدن اسلامی از نگاه این اندیشمند مسلمان و عرب چیست؟ ثانیاً حوادث سیاسی چه تأثیری در بیان دیدگاه‌های ارسلان داشته است؟ ثالثاً چه تفاوتی بین دیدگاه‌های ارسلان و همفکران وی (جریان سوم) در خصوص علل افول تمدن اسلامی وجود دارد؟

۱. در خصوص دیدگاه‌های متفکران عرب و گرایش‌های آنان کتاب‌های مختلفی نوشته شده است برای نمونه ر.ک. به کتاب‌های النهضه الاسلامیه فی سیر اعلامها المعاصرین تألیف محمد رجب البیومی، الفکر العربی فی عصر النهضه تألیف آلبرت حورانی، الاتجاهات الفکرية عند العرب فی عصر النهضه تألیف علی‌المحافظه، سیری در اندیشه‌های سیاسی عرب تألیف حمید عنایت.

۲. برای نمونه ر.ک. الشرباصی، احمد (۱۹۶۱). *شکیب ارسلان داعیه العروبه و الاسلام*؛ ایبش، یوسف. (۱۹۸۰). *الامیر شکیب ارسلان رائد التجدد الروحی و الاجتماعی*؛ الحکیم، ناصر. (۲۰۱۰). *جدلیه الفکر و العمل عند الامیر شکیب ارسلان و...*

برای پاسخ به این پرسش‌ها در ابتدا به سیر زندگی ارسلان می‌پردازیم و در قسمت‌های بعدی مقاله به مهم‌ترین علل رکود تمدن اسلامی از دیدگاه این اندیشمند می‌پردازیم.

۱. زندگی‌نامه

شکیب ارسلان مشهور به «امیر البیان» در رمضان ۱۲۸۶ قمری در خانواده‌ای دروزی مذهب^۱ در منطقه شویفات لبنان دیده به جهان گشود (ارسلان، ۱۹۶۹: ۲۵-۲۳). نسب او به شخصی به نام امیر ارسلان بن المنذری می‌رسد که توسط منصور عباسی برای مبارزه با رومی‌ها به جبل لبنان کوچانده شده بود (نهبهض، ۱۳۴۶: ۵۹۶). خود شکیب ارسلان در کتاب «روض الشقیق» مدعی شده که اجدادش از نسل فاطمیان هستند (ارسلان، ۱۹۳۵: ۱۴۷) و در تعلیقاتی که بر مقدمه ابن خلدون نوشته صراحتاً تأکید کرده که خانواده او از اهل بیت نبوی هستند (ابن خلدون، ۱۹۳۶: ۵). با وجود این، او در تفکرات یک سنی واقعی بود و به شیوه این مذهب آداب خود را انجام می‌داد. به‌رحال شکیب از همان ابتدای حیاتش و در سن پنج سالگی زیر نظر پدر و معلمی به نام شیخ مرعی شاهین سلمان، خواندن و نوشتن را آموخت و در تابستان‌ها با سفر به عین عنوب نزد اسعد فیصل قرآن را فرامی‌گرفت (شرباصی، ۱۹۶۱: ۲۳). پس از مدتی وارد مدرسه آمریکایی‌ها در الشویفات شد و در سال ۱۸۷۹ میلادی به مدرسه مارونی مشهور حکمة بیروت^۲ رفت و به مدت هشت سال در آن مدرسه به سوادآموزی پرداخت و ادیبان مشهور این مدرسه مثل عبدالله بستانی در پرورش فکری او تأثیر زیادی داشتند^۳ (کردعلی، ۱۹۹۳: ۲۴۹-۲۴۸). در ۱۸۸۷ م شکیب به اتفاق برادرش وارد مدرسه السلطانیه شد و در آنجا از عبده فقه و توحید را فراگرفت. در دوره‌ای که در مدرسه السلطانیه مشغول تحصیل بود با محافل روشنفکری ارتباط داشت و

۱. در خصوص دروزی‌ها ر.ک. *تاریخ الموحدين الدروز السیاسی فی الشرق العربی*، تألیف عباس ابوصالح.

۲. این مدرسه در آموزش زبان عربی شهرت خاصی داشت.

۳. از رخدادهای مهم زندگی او در هنگام تحصیل در مدرسه حکمة ملاقاتش با شیخ محمد عبده بود که به دلیل تبعید، در بیروت به سر می‌برد. هنگامی که عبده از مدرسه حکمة دیدن کرد، مجذوب ذکاوت و هوش سرشار شکیب شد و آینده خوبی را برای او پیش‌بینی کرد. این ملاقات زمینه ارتباط خانوادگی شکیب با عبده را فراهم کرد و پدر شکیب با عبده مراودات فکری زیادی داشت (شرباصی، ۱۹۶۱: ۲۴).

در روزنامه‌ها نوشتن را آغاز کرد و در همین زمان اولین کتاب شعرش را تحت عنوان باکوره منتشر کرد (ذکر امیر البیان، ۱۴۱۱: ۱۸۱).

شکیب ارسلان که به دلیل اشتها پدرو نبوغ شخص‌اش جایگاه مهمی در بین شخصیت‌های معروف به دست آورده بود بعد از مرگ پدر، فرمانداری الشویفات را به دست گرفت و در زمان تصدی این سمت در سال ۱۸۹۰ میلادی از مصر دیدن کرد و از نزدیک با شخصیت‌های معروفی مثل سعد زغلول، حنفی ناصف، احمد زکی و... آشنا شد. علاوه بر این از طریق محمد عبده و به واسطه روزنامه عروة الوثقی اندیشه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی را شناخت و او را در آستانه ملاقات کرد. از نکات جالب این ملاقات گفتگوهایی بود که بین سید جمال و شکیب درباره عبده صورت گرفت. نقل شده که شکیب به سید جمال گفت عبده در مصر نادر است و سید جمال در پاسخ گفت مثل او در مصر پیدا نمی‌شود (شرباصی، ۱۹۶۱: ۲۸). در رفت و آمدهایی که شکیب بین دمشق، قاهره و استانبول داشت با شخصیت‌های معروف دیگری نیز آشنا شد که هر کدام در پرورش فکری او مؤثر بودند.^۱ شکیب در ۱۸۹۲ عازم فرانسه شد و در آنجا شاعر معروف احمد شوقی را ملاقات کرد. او در ۱۹۰۸ میلادی به مدت سه سال قائم‌مقام استان شوف انتخاب شد. یک سال از تصدی این مقام نگذشته بود که نماینده منطقه حوران شد و به مجلس عثمانی در استانبول راه یافت (ارسلان، ۲۰۰۱: ۱۶). در ۱۹۱۱ میلادی ایتالیا، لیبی را اشغال کرد که شکیب بسیار برآشفته و در مجلات مختلف علیه این اشغالگری مقالات متعدد نوشت و حتی در نامه‌ای به رشید رضا از وی خواست در نوشته‌هایش ضرورت کمک به مردم علیه اشغالگران را گوشزد کند (الشرباصی، ۱۹۶۱، ۲۹). شکیب در جنگ بالکان نیز حضور فعالی داشت و در این جنگ به‌عنوان رئیس هیئت‌های هلال احمر مصر شرکت کرد (البیومی، ۱۹۹۵: ۱۹۶).

ویژگی‌های شخصیتی او و توانایی و آگاهی‌اش از مسائل مختلف دنیای اسلام منجر به انتخاب شکیب در کنگره سوریه و فلسطین در ژنو شد. این کنگره در ۱۹۲۱ میلادی

۱. از معروف‌ترین این شخصیت‌ها رشید رضا صاحب تفسیر معروف المنار و شیخ محمد المنینی مفتی شام است.

برگزار شد و شکیب به عنوان دبیر کنگره نقش بارزی در دفاع از آرمان‌های جهان اسلام داشت. سه سال بعد جمعیت الشعائر الاسلامیه را تأسیس کرد (ارسلان، ۲۰۰۱: ۱۶).
بیست و پنج سال آخر عمر شکیب در سوئیس گذشت. مطالبی که درباره شرح حال وی نگاشته شده است علت این حضور طولانی در آن کشور را شرح نمی‌دهند. با وجود این، در هنگامی که در سوئیس ساکن بود مجله الامه العربیه را منتشر کرد و با مقالاتی که در آن می‌نوشت نقش مهمی در جنبش‌های رهایی‌بخش تونس، الجزایر و مراکش داشت (همان، ۱۸). استقلال سوریه و لبنان منجر به بازگشت شکیب در سال ۱۹۴۶ (پس از ۲۵ سال) به وطن شد و در همین سال در بیروت درگذشت.

۲. تألیفات

شکیب ارسلان از معدود نویسندگان عرب است که در حوزه‌های مختلف جهان اسلام آثار زیادی از خود بر جای گذاشته است. تعدادی از آثار او در مطبوعات همان زمان چاپ شد و کتاب‌های وی اعم از ترجمه و تألیف و تعلیقات، که بیش از ۲۰ جلد بود، در سال‌های پس از ۱۹۳۶م. به وزارت خارجه سوریه جهت چاپ اهدا شد (ارسلان، ۱۹۸۳، ۱۴). از مهم‌ترین آثار او می‌توان به این موارد اشاره کرد: لماذا تأخر المسلمون و تقدم غیرهم، باکوره (دیوان شعر)، حاضر العالم الاسلامی (تعلیقات)، تاریخ غزوات العرب فی فرنسه و سویسه و ایتالیه و جزایر البحر المتوسط، روض الشقیق فی الجزل الرقیق (تحقیق و تعلیق)، الوحده العربیه، النهضه العربیه فی العصر الحاضر، عروه الاتحاد بین اهل الجهاد، تاریخ ابن خلدون (تحقیق و تعلیق)، رساله عن ضرب الفرنسین لدمشق، روایه آخر بنی سراج (ترجمه)، المختار من رسایل الصابی (تحقیق و تعلیق) اعمال وفد السوری الفلسطینی رساله رحله آلمانیه و... (الشرباصی، ۱۹۶۱: ۳۷۴-۳۷۲؛ البیومی، ۱۹۹۵: ۲۰۰-۱۸۷).

۳. تفکرات سیاسی

شکیب ارسلان در زمانه‌ای می‌زیست که جهان تحولات عمده‌ای را پشت سر گذاشت. او دو جنگ جهانی اول و دوم را درک کرد و ناظر فروپاشی عثمانی و ظهور جنبش‌های

ملی‌گرایی از سوی عرب‌ها بود. این تحولات سترگ قطعاً در بینش سیاسی او مؤثر بود. او و همفکرانش از همان ابتدا که حرکت اصلاحی خود را شروع کردند با دو جبهه بزرگ بنیادگرایی اسلامی و غرب‌گرایی روبه‌رو بودند، بنابراین لازم بود در راستای اهداف خود با این دو نوع نگرش مبارزه کنند. البته در این میان جبهه ارتجاعی و همراهی تعدادی از علمای دینی با استبدادگران و شانه خالی کردن آنان از مشکلات جهان اسلام نیز به‌سختی مبارزات آنان می‌افزود (جابر، ۱۴۱۰: ۱۸۷-۱۴۶). شکیب از همان ابتدای فعالیت سیاسی، همفکران خود را می‌شناخت و توجه خاصی به سید جمال‌الدین اسدآبادی داشت (حکیم، ۲۰۱۰: ۱۳۱) و در بسیاری از دیدگاه‌هایش مثل وحدت جهان اسلام همانند سید جمال‌می‌اندیشید (جابر، ۱۴۱۰: ۱۵۴). علاوه بر سید جمال، تفکرات سیاسی محمد عبده نیز در شکیب تأثیر فراوان داشت و هنگامی که شکیب با عبده ملاقات کرد به‌شدت تحت تأثیر او قرار گرفت و پس از آن دیدار، ارتباط خانوادگی آن دو شروع شد (ارسلان، ۱۹۶۹: ۳۰). شکیب فقط یک متفکر سیاسی و روزنامه‌نگار نبود بلکه او از جایگاه یک قائد سیاسی به مسائل می‌نگریست و در جهت‌دهی به بینش سیاسی او، علاوه بر تأثیرپذیری از متفکران پیشین، تعالیمی که در مدارس جدید نیز آموخته بود تأثیر داشت. به همین دلیل، ضمن اینکه تدابیر اصلاحی عبده و رشید رضا را دنبال می‌کرد، اما یک تفاوت اساسی با آنان در بینش سیاسی داشت. شکیب یک رجل دینی که فقط از همان قاموس دینی به مسائل بنگرد نبود و این سخن به این معنا نیست که او دغدغه دینی نداشت، بلکه به این معناست او پیش از آنکه مانند همفکرانش یک رجل دینی باشد یک رجل سیاسی بود و مسائل دینی را با نگرش کلی دنبال می‌کرد (حکیم، ۲۰۱۰: ۱۳۲) و درست در راستای همین گونه اندیشیدن بود که تلاش می‌کرد یک جامعه اسلامی بزرگ درست شود و تشکیل چنین جامعه‌ای را، راه‌حل اساسی برون‌رفت از انحطاط تمدن اسلامی می‌دانست. او ریشه چنین وحدت دینی - سیاسی را در صدر اسلام می‌جست (ارسلان، ۱۹۷۱: ۱/۲۸۸). البته در این میان موانع بزرگی مثل گوناگونی نژاد، مذاهب مختلف و دولت‌های مختلف ملی را در سر راه ترقی و وحدت جهان اسلام و در راه مبارزه با استعمار می‌دید (همان، ۱۵۸/۴) و تلاش می‌کرد با ارائه راه‌حل‌های مناسب و حتی با ارائه مسائل تاریخی

اهمیت وحدت را به مسلمانان زمان خودش گوشزد کند (ارسلان، ۱۳۴۸: ۴۹-۳۸). شکیب تأکید می‌کرد مسلمانان زمانی به قلّه‌های اوج و عظمت دست یافتند که برادری و اخوت اسلامی را جایگزین تفکرات جاهلی کردند و اگر همین مؤلفه (برابری و اخوت) نبود آنان هرگز نمی‌توانستند فتوحات زیادی در صدر اسلام انجام دهند. در همین راستا شکیب همه مسلمانان اعم از ترک، فارس، عرب و... را به وحدت فرامی‌خواند و معتقد بود اتصال به همین قاعده است که منجر به خروج آنان از انحطاط خواهد شد (ارسلان، ۱۹۷۱: ۴/۱۵۸). البته شکیب به خوبی می‌دانست اتحاد مسلمانان در یک مجموعه واحد ناممکن است و بحث او در خصوص اتحاد هم ناظر بر برداشته شدن مرزها و یک خلافت بزرگ اسلامی نبود، بلکه نگاه او به اتحاد از منظر سیاسی بود لذا تلاش می‌کرد یک وفاق سیاسی بین مسلمانان به وجود آید (همان، ۲۳۸/۱). اما از نظر شکیب این وفاق به راحتی امکان‌پذیر نیست، زیرا غربی‌ها تلاش می‌کنند بین مسلمانان اختلاف بیندازند و آنان را علیه همدیگر تحریک می‌کنند تا بتوانند از این اختلاف به نفع خود بهره‌برداری و در جهان اسلام دخالت کنند (همان، ۱۸۷/۱).

شکیب نسبت به مسائل جهان اسلام دوراندیشی خاصی داشت و در آثارش هشدار می‌داد که مسلمانان (رهبران دولت‌ها) از سیاست تفرقه‌افکنی و استبدادی اندیشیدن (فردی عمل کردن) بپرهیزند، زیرا گسیختگی جهان اسلام را در پی خواهد داشت. بنابراین لازم است با همدیگر متحد شوند و در غیر این صورت آنان نخواهند توانست روی پای خود در مقابل بیگانگان بایستند (البناء، ۲۰۰۶: ۲۷۳).

تلاش‌های شکیب و همفکرانش برای اتحاد جهان اسلام و حمایت از عثمانی علیه زیاده‌خواهی غرب به نتیجه نرسید و سرانجام این امپراتوری فروپاشید و این تحول، نگرش شکیب را نسبت به وحدت جامعه اسلامی دگرگون کرد لذا این بار تلاش کرد وحدت اعراب را جایگزین اندیشه اتحاد جهان اسلام کند. البته این اندیشه او به معنای نادیده گرفتن سایر مسلمانان غیر عرب نبود. او به خصوص نگرش مثبتی درباره ایرانی‌ها داشت و در پاسخ یکی از ایرانی‌ها که خواسته بود شکیب شرح حال خود را بنگارد در جمادی‌الاول ۱۳۵۸ می‌نویسد: «برادر بزرگوارم تمدن عربی و ایرانی از دیرزمان دو برادرند و این دو ملت

هریک دیگری را تکمیل نموده‌اند. هر دو می‌خواسته‌اند به خاور و خاورنشینان خدمت کرده و تمدن مشرق زمین را به سرحد کمال برسانند. از روزی که خورشید اسلام بر این دو ملت تابش کرد، یگانگی و اتحاد آنها بیشتر شد. از دو جهت هدف و منظور آنها یکی گشت: یکی جنبه تمدن و دیگری جنبه مذهب. جای تردید و انکار نیست که همان‌طور که عزم و همت عرب به اسلام کمک داده، عزم و همت ایرانی نیز اسلام را در علم و عمل یاری نموده است. ملت اسلام سالیان دراز و چندین قرن بر دو پایه ملت عرب و ایرانی استوار شده بود... بنابراین وظیفه تمام ما مردم خاور زمین، به‌ویژه مسلمین، این است که روز و شب بکوشیم تا روابط عرب را با ایران و ایران را به عرب محکم‌تر سازیم» (ارسلان، ۱۳۴۸: ۹-۱۰). اما از نظر شکیب این روابط و روابط بین دولت‌های مسلمان به دلیل دخالت‌های غربی‌ها ناممکن شده است، زیرا به‌زعم او غربی‌ها از همان جنگ‌های صلیبی دشمنی خود را با جهان اسلام آغاز کردند (شیا، ۱۹۸۲: ۲۳۸) و هرگونه اتحاد بین مسلمانان را به ضرر خود می‌دیدند بنابراین از راه‌های مختلف درصدد نفوذ و جلوگیری از اتحاد مسلمانان هستند. بنابراین آنان هم دنیال سیطره سیاسی و نظامی بر جهان اسلام هستند و هم تلاش می‌کنند کشورهای مسلمان را از نظر اقتصادی به خود وابسته کنند و علت این غلبه اقتصادی نیز چیزی جز انقلاب صنعتی در غرب نبود (همان، ۲۴۴-۲۴۳).

چنان‌که گذشت، شکیب به دلیل مسافرت‌های فراوان در کشورهای اسلامی و چندین کشور غربی به خوبی نسبت به مشکلات سیاسی جهان اسلام آگاهی داشت. او ضمن اینکه به توانمندی‌های غربی‌ها اذعان داشت، ظرفیت‌های عظیم جهان اسلام را در مقابله با جهان غرب نادیده نمی‌گرفت. وی معتقد بود شرقی‌ها می‌توانند با غرب رقابت کنند زیرا سرمایه‌های مادی زیادی دارند و این مستلزم اتحاد آنان در استفاده از چنین منابعی است. ولی تاکنون این مهم به دلیل عوامل داخلی و خارجی ممکن نشده است. شکیب معتقد بود زمانی مسلمانان می‌توانند به چنین مقابله‌ای دست یابند و حتی مترقی و پیشرفته شوند که به آنچه باعث پیشرفت آنان در گذشته شد بازگردند و آن چیزی جز آموزه‌های قرآن کریم نبود. این دیدگاه شبیه به دیدگاه‌های محمد عبده و رشید رضا بود و نقطه مرکزی دیدگاه‌های سیاسی هر سه اندیشمند بازگشت به اصول اسلام و تطبیق نظر با عمل بود. البته

این دیدگاه‌ها با گرایش‌های اصلاحی غرب‌گرایان و بنیادگرایان سلفی و جدید و نیز تفکرات صوفیه، وهابیت و سنسویه متفاوت بود و مهم‌ترین وجه تفاوت آن را می‌توان در نگاه این اندیشمندان نسبت به غرب جستجو کرد. این اصلاحگران (محمد عبوده، شکیب ارسلان، اسدآبادی، رشیدرضا) خطر تسلط سیاسی و فرهنگی غرب بر جهان اسلام را هشدار می‌دادند و آن را یک تهدید بزرگ تلقی می‌کردند و تلاش می‌کردند یک موضع‌گیری عاقلانه در مقابل این تهدید اتخاذ کنند (حکیم، ۲۰۱۰: ۱۴۰).

۴. علل عقب‌ماندگی در تمدن اسلامی

شکیب ارسلان را می‌توان اولین اندیشمند جهان اسلام تلقی کرد که به صورت مستقل کتابی به نام «لماذا تأخر المسلمون و تقدم غیرهم» در خصوص علل عقب‌ماندگی تمدنی مسلمانان نوشت. اگرچه اندیشمندان قبل از وی مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی در جریده العروة الوثقی مقالاتی با عناوینی مثل «ماضی الامه و حاضرها و علل و علاجها»، «انحطاط مسلمین و سکوتهم و سبب ذالک»، راهکارهای اصلاحی زیادی در خصوص برون‌رفت از انحطاط مطرح کرده بودند (اسدآبادی، ۱۴۱۷: ۹۸-۷۰) ولی این شکیب ارسلان بود که به صورت جدی این مسئله را در کتابی مستقل تألیف کرد. داستان نوشتن این کتاب از این قرار بود که یکی از شاگردان محمد رشیدرضا به نام محمد بسیونی عمران در نامه‌ای از وی درخواست کرد که از شکیب ارسلان بخواهد کتابی درباره علل انحطاط مسلمین و اسباب پیشرفت اروپا و ژاپن بنویسد. البته بسیونی قبلاً مقالات شکیب را در نشریه المنار و الاسلام و النصرانیه مع العلم و المدینه درباره این موضوع خوانده بود و مایل بود علل انحطاط به صورت تفصیل ذکر شود. بسیونی در نامه خود دو سؤال اساسی پرسیده بود: ۱- علل انحطاط مسلمین در امور مادی و معنوی به خصوص مسلمانان جزیره‌های جاوه و مالایا چیست؟ ۲- اسباب پیشرفت عجیب اروپا و آمریکا و ژاپن چیست؟

شکیب ارسلان در پاسخ سؤالات محمد بسیونی عمران کتاب لماذا تأخر المسلمون و تقدم غیرهم را نوشت. او در ابتدای کتاب نوشت: ضعف و انحطاط تنها به مسلمین جاوه و مالایا اختصاص ندارد، بلکه مسلمین در شرق و غرب عالم رو به انحطاط و سقوط هستند و

این شدت انحطاط در بعضی جاها شدیدتر و در بعضی جاها خفیف تر است. شکیب سپس در ادامه کتابش می نویسد: لازم است قبل از پرداختن به علل انحطاط به پیشرفت مسلمین در صدر اسلام اشاره کنیم. وی اعتراف می کند تمام ترقی و پیشرفتی که برای مسلمانان اولیه حاصل شد از ناحیه دین مقدس اسلام بود (بطی، ۱۳۶۶: ۴۷) ولی امروز از ایمان جز نامی و از اسلام جز صورت بی روحی و از قرآن جز آواز دلربایی باقی نمانده است. وی تأکید می کند مسلمانان امروز آن شهامت و شجاعتی را که اجدادشان را به سوی ترقی و تکامل سوق داد، از دست داده و در عوض دشمنان اسلام آن را به چنگ آورده اند بدون آنکه در کتب مذهبی شان توصیه ای در این زمینه داشته باشند. شکیب می نویسد: چگونه شما تکامل و قوت و نیروی اروپا را می خواهید، در صورتی که از نظر عمل و فعالیت از آنها سست تر و ضعیف تر می باشید؟ در ادامه اشاره می کند ای کاش مسلمین به همین فتور و سستی اکتفا می کردند اما متأسفانه عده ای از مسلمانان قیام کرده و علیه دیگر مسلمانان می جنگند؛ مانند مبارزه با بیگانگان. شکیب معتقد است در اغلب کشورهای اسلامی چنین خیانتکارانی وجود دارد (ایبش، ۱۹۸۰: ۹۷) و به وسیله این خیانتکاران، بیگانگان در مسلمین نفوذ پیدا می کنند و از اسرارشان آگاهی پیدا می کنند. علاوه بر این، بعضی از مسلمین برای بیگانگان جاسوسی می کنند و بعضی دیگر بر روی مسلمین شمشیر می کشند. عده ای نیز با ترویج این تفکر که دین و مذهب عامل عقب ماندگی است، وانمود می کنند اروپا چون به دین و مذهب پشت پا زد توانست این چنین راه ترقی و تکامل را پیش گیرد؛ اما مسلمانان همیشه دنبال دین هستند و به همین جهت هرگز پیشرفت نخواهند کرد.

۴-۱. علل داخلی

بررسی دیدگاهها و اندیشه های شکیب ارسلان در کتاب «لماذا تأخر المسلمون و تقدم غیرهم» و نیز سایر آثار وی نشان می دهد که او عوامل داخلی و خارجی را از علل انحطاط تمدن اسلامی می داند (حکیم، ۲۰۱۰: ۱۳۲). وی مؤلفه هایی نظیر جهل و نادانی، علم ناقص، فساد اخلاق، ترس و وحشت و یأس و نومیدی را زیرمجموعه عامل داخلی ذکر می کند. البته از نگاه او تأثیر این مؤلفه ها به یک اندازه نیست و جهل را مهم ترین علت می شمارد.

وی معتقد است این مؤلفه به قدری در مسلمانان ریشه دوانیده است که آنان بدون اندیشه، هر سفسطه‌ای را می‌پذیرند و آن را منطقی می‌خوانند (ایبش، ۱۹۸۰: ۹۴) و ظلم را به دلیل جهالت قبول می‌کنند و از خود واکنشی نشان نمی‌دهند. البته مستبدین نیز به این جهل دامن می‌زنند و با هر گونه روشنگری و علم‌ورزی مخالفت می‌کنند، زیرا دانستن مردم (علم) منجر به عدالت اجتماعی خواهد شد و این عدالت با منافع استبدادگران همخوانی ندارد (حکیم، ۲۰۱۰: ۱۳۴). علاوه بر این، شکیب در خصوص جهالت مردم نسبت به علما نیز معترض است و می‌نویسد: علما به جای روشنگری مردم فقط به دین به‌عنوان یک موضوع شخصی نگاه می‌کنند که افراد ملزم به مراعات قواعد آن هستند و از ترس حاکمان وارد شئون کلی اسلام نمی‌شوند (ارسلان، ۱۳۵۱: ۲). در این میان شکیب تأکید خاصی بر نقش قاطع دین و عالمان دینی در زدودن جهل دارد و معتقد است جهل به شریعت و قواعد تنویری آن از مصیبت‌هایی است که دامنگیر مسلمانان شده است و نقشی مهم در انحطاط جهان اسلام دارد (ارسلان، ۱۹۷۱: ۱۱۹/۱).

دومین عاملی که شکیب آن را در انحطاط جهان اسلام مؤثر می‌داند فساد اخلاقی است. وی می‌نویسد: اخلاقی که مورد نظر قرآن است و گذشتگان با کمک آن به پیشرفت‌های زیادی رسیدند، امروز توسط مسلمانان ترک شده است. در صورتی که اخلاق قبل از تحصیل علم و دانش برای اجتماع ضروری است و جامعه زمانی می‌تواند مقاومت کند که دارای اصول اخلاق باشد (ارسلان، بدون تاریخ: ۷۶-۷۵). علاوه بر این، شکیب تأکید می‌کند هنگامی که مسلمانان از عمل به دستورات قرآن شانه خالی کردند دچار سه مشکل فساد اخلاقی، ولنگاری در دین و از بین رفتن مراکز علمی شدند و این سه مشکل با همدیگر مرتبط بودند و هیچ کدام بر دیگری تقدم نداشت. مشکل اول (فساد اخلاق) سبب سستی مردم در علم و دین شد و سستی آنان در دین، فساد اخلاقی را در پی داشت؛ زیرا فساد اخلاقی نتیجه ضعیف شدن تعالیم دینی است، و این دو با همدیگر (فساد اخلاق و ضعف دین) منجر به از بین رفتن مراکز علمی شد (ارسلان، ۱۳۵۱: ۲). شکیب معتقد است اصل این سه مشکل به مسئله استبداد در جوامع اسلامی بازمی‌گردد. حاکمان مستبد، خود فاسد شدند و زمینه فساد را در جامعه فراهم کردند. آنان از هر وسیله‌ای که در اختیار

داشتند استفاده کردند و اصول اسلامی را نادیده گرفتند تا بتوانند سروری خود را بر مسلمانان حفظ کنند و در این میان عالمان مسلمان به تدریج از نقشی که در اصلاح مردم داشتند فاصله گرفتند و هرچه بیشتر به حاکمان نزدیک شدند و کوشیدند عملکرد ناصواب آنان را شرعی جلوه دهند (همان). این همکاری در درازمدت منجر به انحطاط تمدن اسلامی شد. البته دیدگاه شکیب در بحث استبداد داخلی و نقش آن در انحطاط تمدن اسلامی در بسیاری موارد شبیه به دیدگاه‌های عبدالرحمان کواکبی است. هر دو تأکید می‌کنند استبداد سیاسی یکی از مهم‌ترین عوامل انحطاط تمدن اسلامی است، با این تفاوت که شکیب مانند کواکبی اهمیت و نقش استبداد را شرح نمی‌دهد، اگرچه نقش آن را در انحطاط مؤثر می‌داند. کواکبی به صراحت به استبداد سلطان هم‌عصرش عبدالحمید اشاره می‌کند، این در حالی است که شکیب در آثارش به این سلطان اشاره‌ای نمی‌کند و در بعضی از موارد حتی او را می‌ستاید (حکیم، ۲۰۱۰: ۱۳۸).

سومین عاملی که شکیب در انحطاط تمدن اسلامی ذکر می‌کند ترس و وحشت مسلمانان است. آنان در گذشته دارای شجاعت و صف‌ناپذیری بودند و از مرگ هراسی نداشتند، اما اکنون به‌جز عده‌ای از آنها، همگی از مرگ می‌هراسند که ترس از مرگ با ایمان همخوانی ندارد. تعجب آور آنکه غربی‌های متجاوز در هنگام تجاوزات خود به سایر سرزمین‌ها از مرگ هراسی ندارند، اما مسلمانان در دفاع از سرزمین خود دچار ترس و وحشت هستند. به ترس و وحشت مسلمین، یأس و نومیدی افزوده شده است و به‌طوری‌که بعضی از آنان به این اندیشه ایمان دارند که غربی‌ها در هر حالتی از آنان پیشرفته‌تر هستند و هیچ راهی برای مقابله و رویارویی با آنان وجود ندارد و هرگونه مقاومت در برابر آنان عبث و بیهوده است و این اندیشه و اعتقادات به تدریج در اذهان مسلمانان در هنگام مقابله با اروپائیان رسوخ پیدا کرده و به یک باور تبدیل شده است (ارسلان، بدون تاریخ: ۷۷). این در حالی است که یأس و نومیدی از نظر منطق عقل و دین یک عفریت خطرناک روانی به شمار می‌رود و در اسلام ناامیدی با کفر برابر است (ارسلان، ۱۳۴۸: ۹۳).

یکی دیگر از عواملی که شکیب در عقب‌ماندگی تمدن اسلامی مؤثر می‌داند علم ناقص است. از دیدگاه وی این مؤلفه از جهل نیز خطرناک‌تر است (ارسلان، بدون تاریخ،

(۷۵) که ابتلائکم بجاهل خیر من ابتلا و کم بشبه عالم، ابتلاء شما به شخص جاهل بهتر از ابتلاء به شبه عالم است. زیرا اگر برای افراد نادان رهبری گماشته شود، هدایت خواهند شد و به فلسفه ورزی دست نخواهد زد، اما صاحب علم ناقص، نمی داند و قانع نمی شود که نمی داند (اییش، ۱۹۸۰: ۹۴). به همین دلیل او مسلمانان را دعوت به یک جهاد علمی برای خروج از انحطاط می کند و برای نمونه از ژاپن یاد می کند که در حدود ۵۰ سال توانستند با به کاری گیری علم و دانش در ردیف ملل پیشرفته دنیا محسوب شوند و مسلمانان چاره‌ای ندارند با حفظ دین و مذهب در مدت کوتاهی این مسیر (علم کامل) را طی کنند (ارسلان، بی تا: ۹۰).

از دیگر علل عقب ماندگی و انحطاط جهان اسلام از نگاه شکیب ارسلان وجود دو اندیشه جامدین و جاحدین است. جامدین کسانی هستند که بر تفکرات پیشینیان پافشاری دارند و در عوض جاحدین معتقدند همه سنت‌های قدیمی عبث و بیهوده است و باید از بین برود و هر دوی این تفکر آفتی است که گریبانگیر جهان اسلام شده و در انحطاط تمدن اسلامی بی تأثیر نبوده است. مرتجعین با تحجر فکری هر گونه تغییر در اصول تعالیم اسلامی را بر نمی تابند و معتقدند آنچه امروز به عنوان نظام آموزشی است، توسط کفار تدوین شده است (ارسلان، بی تا: ۸۸). به همین جهت آنان از مسلمانان می خواهند که از کسب علمی مثل علوم طبیعی، ریاضی، صنعت و هنر اجتناب کنند، زیرا این علوم را محصول کوشش کفار می دانند (ارسلان، ۱۳۴۸: ۱۳۱). این در حالی است که اسلام فقط جنبه اخروی ندارد و بر علوم دنیوی و کار و تلاش و کوشش در این دنیا تأکید کرده است (همان، ۱۳۴). علاوه بر این، شکیب بر دیدگاه تعدادی از اندیشمندان مسلمان و اروپایی که با مطرح کردن اندیشه‌های قضا و قدر معتقدند اسلام دین سستی و تنبلی است به شدت می تازد و می نویسد: اگر اسلام چنین ماهیتی داشت چرا در حدود نیم قرن نیمی از کره زمین را تحت نفوذ خود درآورد. شکیب هشدار می دهد خالی کردن تعالیم اسلامی از دستورات عملی این دنیایی که متحجرین بر آن تأکید دارند منجر به سلطه و سرانجام عقب مانده می شود که مسلمانان از آن پرهیز نکردند.

آخرین دلیلی که شکیب در خصوص عقب ماندگی مطرح می کند فقدان اعتماد به نفس در بین مسلمانان است (بطی، ۱۳۶۶: ۴۷). از نگاه او فقدان اعتماد به نفس یکی از شدیدترین بیماری های اجتماعی و آفات روحی است که مبتلایان به این مرض را به دام تباهی می کشاند. شکیب تأکید می کند جوامع اسلامی پیشرفت نکردند زیرا اغلب مسلمانان گمان می کنند مقابله با علم و دانش اروپایی را ندارند و تلاش یا عدم تلاش آنان برای پیشرفت و مقابله مؤثر نخواهد بود. البته در این میان نقش تخریبی روشنفکران جامعه اسلامی نیز در تزیق چنین تفکری مهم بوده است. زیرا این روشنفکران با القاء یأس و ناامیدی به مسلمانان وانمود می کنند که تلاش آنان برای مقابله با غرب بی فایده خواهد بود، زیرا اروپاییان از یک نژاد و مسلمانان از نژاد دیگر هستند و به همین دلیل از پذیرش تفوق غربی ها گریزی نیست (ارسلان، بی تا: ۱۴۲-۱۴۱).

۴-۲. علل خارجی

شکیب ارسلان هنگام بحث از علل انحطاط تمدن اسلامی و تقسیم آن به دو عامل داخلی و خارجی سهم بیشتری برای عوامل داخلی قائل است و در مهم ترین اثرش در همین زمینه، یعنی کتاب لماذا تاخر المسلمون و لماذا تقدم غیرهم نیز بر همین عامل اخیر تأکید کرده است. با وجود این، در برخی دیگر از آثار شکیب ارسلان از جمله مقالات وی در نشریه الفتح اشاراتی کوتاه به تأثیرات عوامل خارجی در انحطاط تمدن اسلامی شده است. وی آغاز این تأثیرات را پس از جنگ های صلیبی و حملات اروپاییان به شرق می داند و معتقد است تا به امروز به شکل های متفاوتی مثل تأثیرات نظامی، اقتصادی، سیاسی و تبشیری ادامه دارد (ارسلان، ۱۳۵۱: ۴). شکیب معتقد است دلایل انحطاط به مثابه یک بیماری در داخل جهان اسلام است و جهان اسلام را به جسمی تشبیه می کند که دچار تغییرات ذاتی شده و عوامل خارجی انحطاط را به مثابه مرضی بیرونی می داند که از سوی کشورهای خارجی بر این جسم بیمار عارض شده است. وی می نویسد: هنگامی زمینه ورود مرض خارجی فراهم شد که بیماری انحطاط به شکل مزمنی در آمده بود و عوامل خارجی بیماری در تقویت آن کوشید. البته همجواری جهان اسلام به کشورهای اروپایی در این زمینه بی تأثیر نبوده است و این همجواری در تشدید بیماری انحطاط تأثیر داشته و مانع خروج

مسلمانان از انحطاط شده است، زیرا به زعم وی اروپاییان به صور مختلف از قبیل حمله نظامی کشورهای اسلامی را تحت استعمار خود درآوردند و با سیاست‌های تحمیلی و همچنین وابسته کردن رهبران این کشورها به خود مانع پیشرفت کشورهای اسلامی شدند و با بلعیدن هر چه بیشتر منابع کشورهای اسلامی آنان را به سراشیبی سقوط سوق دادند (همان، ۴).

ورود اروپاییان و نقش آنان در انحطاط تمدن اسلامی فقط از طریق نظامی نبوده است. شکیب معتقد است آنان با انگیزه‌های سیاسی مسئله اقلیت‌ها را مطرح و با بهانه حمایت از آنان در جهان اسلام دخالت می‌کردند، البته ضعف جهان اسلام و عدم توانایی حاکمان مسلمان در جلوگیری از آنان در این زمینه بی‌تأثیر نبوده است. به جز دخالت‌های نظامی و سیاسی، اروپاییان در امور اقتصادی کشورهای مسلمان نیز دخالت می‌کردند و با وابسته کردن آنان، هر چه بیشتر این کشورها را به سمت سراشیبی انحطاط سوق می‌دادند. شکیب در این زمینه کشور عثمانی را مثال می‌زند و می‌نویسد حاکمان عثمانی برای توسعه کشور از اروپاییان کمک گرفتند و از طرف دیگر این کمک منجر به دخالت‌های اقتصادی آنان در عثمانی شد (حکیم، ۲۰۱۰: ۱۳۹).

آخرین موضوعی که شکیب آن را از عوامل خارجی انحطاط ذکر می‌کند، نقش مؤسسات آموزشی غربی و مبلغان مسیحی در کشورهای اسلامی است (ارسلان، ۱۳۴۹: ۲-۱). وی می‌نویسد فعالیت این مؤسسات و مبلغان به قصد توطئه‌چینی و القاء وسوسه‌های شیطانی در جهان اسلام است و بسیاری از متفکران جهان اسلام نیز از این مؤسسات الگو گرفتند و بذریع گمراهی را در جهان اسلام کاشتند و با هدایت همین مؤسسات تبشیری چنین وانمود کردند که مسلمانان انسان‌های متعصبی هستند و تلاش کردند بی‌دینی و رخوت را به مسلمانان تزریق کنند تا شاید بتوانند از منافع مالی وعده داده شده توسط مؤسسات تبشیری فعال در جهان اسلام بهره‌مند شوند (ارسلان، ۱۳۴۸، ۷۸). شکیب خطر این دسته از متفکران غرب‌زده جهان اسلام را کمتر از متحجرین نمی‌داند، زیرا به زعم وی آنان به همراه این گروه اخیر به اصلی‌ترین عامل پیشرفت مسلمانان یعنی دین اسلام صدمه زدند (همان، ۱۰۸).

نتیجه گیری

شکیب ارسلان در زمانه‌ای می‌زیست که جهان اسلام شاهد تجاوز کشورهای غربی و ناتوانی کشورهای اسلامی در مواجهه با غرب بود. او این ناتوانی و رکود تمدنی را در دو عامل داخلی و خارجی جستجو کرد: از نگاه وی عواملی مثل فراگیری جهل و نادانی، علم ناقص، ترس و بزدلی، یأس و ناامیدی، فساد اخلاقی و رواج اندیشه‌های جامد و جاحد و سرانجام استبداد حاکمان اسلامی از مهم‌ترین عوامل داخلی رکود و انحطاط تمدن اسلامی هستند. شکیب معتقد بود عاملی مثل جهل باعث شده مسلمانان بدون تفکر هر اندیشه‌ای را بپذیرند و به دلیل همین جهل، که استبدادگران نیز به آن دامن می‌زنند، تسلیم هر ظلمی شوند. البته در این زمینه به‌زعم وی علمای دینی نیز مقصرند، زیرا بخشی از آنان به جای روشنگری مردم، به دین به‌عنوان یک موضوع شخصی نگاه می‌کنند و از ترس حاکمان مستبد وارد شئون کلی دین اسلام نمی‌شوند. شکیب رایج‌شدن بی‌اخلاقی و فساد اخلاق را در کشورهای اسلامی از دیگر عوامل انحطاط می‌داند. وی معتقد است زمانی جامعه می‌تواند مقاومت کند که دارای اصول اخلاقی منطبق بر قرآن باشد، اما همین ضعف اخلاق منجر به ورود بیگانگان به سرزمین‌های اسلامی شد. شکیب علم ناقص را از جهل خطرناک‌تر می‌داند و رایج‌شدن علم ناقص در کشورهای اسلامی را مانع اساسی برای پیشرفت مسلمانان ذکر می‌کند، زیرا وی معتقد است صاحب علم ناقص نمی‌داند و قانع نمی‌شود که نمی‌داند و این از جهل خطرناک‌تر است. رایج‌شدن یأس و ناامیدی و رسوخ اندیشه جاحدین در قلوب مسلمانان - که غربی‌ها در هر حالتی پیشرفته‌تر هستند - نه تنها منجر به انحطاط جهان اسلام شد، بلکه از نگاه شکیب ارسلان زمینه ترس و بزدلی و وحشت مسلمانان برای مقابله با غربی‌ها را نیز فراهم کرد.

ارسلان از همجواری کشورهای غربی با سرزمین‌های اسلامی و تلاش این کشورها برای مستعمره کردن سرزمین‌های مسلمانان و نفوذ دول غربی در قالب‌های اقتصادی، سیاسی و تبشیری به عنوان عوامل خارجی انحطاط یاد می‌کند. او تأکید می‌کند غربی‌ها برای نفوذ در کشورهای اسلامی و استثمار منابع آنان از روش‌های مختلفی استفاده می‌کنند که یکی از این روش‌ها مطرح کردن مسئله اقلیت‌هاست که به بهانه حمایت از آنان در

کشورهای اسلامی دخالت می کنند. البته سهم متفکران غرب زده نیز که در راستای مبلغان تبشیری غربی گام برمی دارند و اندیشه های مورد نظر آنان را به بطن جامعه اسلامی تزریق می کنند، از دیگر عواملی است که در انحطاط تمدن اسلامی نقش داشته است.

بررسی دیدگاه های شکیب در خصوص علل انحطاط تمدن اسلامی نشان داد که وی اگرچه دنباله رو تفکرات اندیشمندانی مثل سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبده است و در بحث وحدت جهان اسلام مثل سید جمال می اندیشید، ولی یک تفاوت کلی با متفکران وابسته به نوگرایان اسلامی داشت و آن اینکه ارسال بیش از آنکه یک رهبر دینی باشد یک قائد سیاسی بود. البته این سخن به این معنا نیست که او دغدغه دینی نداشت، بلکه او پیش از آنکه مانند همفکرانش یک رجل دینی باشد یک رجل سیاسی بود و مسائل دینی را با نگرش کلی دنبال می کرد. ارسال علی رغم دغدغه فراوان در خصوص جهان اسلام، تا زمانی که امپراتوری عثمانی بر جای بود، برخلاف اندیشمندی مثل کواکبی که سلطان عبدالحمید را در استبداد نکوهش می کند به این امپراتوری وفادار بود و حتی خلیفه عثمانی را می ستود. اما به نظر می رسد این ستایش برخلاف میل باطنی او بوده است، زیرا در آثارش به وفور به نقش مهم استبداد در انحطاط تمدن اسلامی یاد کرده است. شاید وی چنین می اندیشید که اگر امپراتوری عثمانی حفظ می شد می توانست اندیشه اتحاد جهان اسلام را عملی کند؛ اندیشه ای که شکیب در آثارش به خصوص در تعلیقاتی که بر کتاب حاضر العالم الاسلامی نوشته است بر آن تأکید کرده است.

شکیب، محمد باقر، *تاریخ اسلام و ایران*، تهران: نشر نی، ۱۳۴۸.
رتال جامع علوم انسانی

منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمان (۱۹۳۶). *تاریخ ابن خلدون*. تعلیق شکیب ارسالان. قاهره: النهضه.
- ابوصالح، عباس (۱۹۸۱). *تاریخ الموحدين الدور السياسي في الشرق العربي*. بیروت: المجلس.
- ارسالان، شکیب (۱۳۴۸). *رمز عقب ماندگی ما*. ترجمه محمدباقر انصاری. تهران: نوید.

- _____ (۱۳۴۹، رجب). لیس تبشیر دعایه دنیویه استعماریه کما یظن بعضنا. الفتح،
العدد ۲۲۷.
- _____ (۱۳۵۱، ربیع الاول). جواب علی السئوال بشأن تأخر العالم الاسلامی. الفتح.
العدد ۳۰۳.
- _____ (۱۹۳۵). روض الشقیق. دمشق: زیدون.
- _____ (۱۹۶۹). سیره الذاتیه. بیروت: دارالطبع.
- _____ (۱۹۷۱). حاضر العالم الاسلامی. بیروت: دارالفکر.
- _____ (۱۹۸۳). تاریخ غزوات العرب فی فرنسا ايطاليا و جزائر البحر المتوسط.
بیروت: دارالمکتبه الحیاه.
- _____ (۲۰۰۱). تاریخ الدوله العثمانیه. بیروت: دارالکتیر.
- _____ (دون التاریخ). لماذا تأخر المسلمون و لماذا تقدم غیرهم. بیروت: دارالمکتبه
الحیاه.
- اسدآبادی، سید جمال الدین (۱۴۱۷). العروة الوثقی. تهران: وزارت ارشاد.
- ایش، یوسف (۱۹۸۰). الامیر شکیب ارسلان رائد التجدد الروحی و الاجتماعی. القضايا
العربیة، ۷ (۳): ۹۳-۹۸.
- بابایی، حبیب الله (۱۳۹۰). تمدن و تجدد در اندیشه معاصر عرب. تهران: پژوهشگاه
علوم و فرهنگ اسلامی.
- بطی، رفائیل (۱۳۶۶، صفر). الامیر شکیب ارسلان و حرکتہ الاصلاح. الرساله. العدد ۷۰۶.
- البناء، یسری محمد (۲۰۰۶). الآراء الکلامیه و الفلسفیه عند الامیر شکیب ارسلان.
قاهره: مکتبه الثقافه.
- البیومی، محمدرجب (۱۹۹۵). النهضه الاسلامیه فی سیر اعلامها المعاصرین. دمشق:
دارالقلم.
- جابر، حسن (۱۴۱۰، صفر). قراءه فی فکر شکیب ارسلان. المنطلق. العدد ۱۴۶: ۵۸-
۱۸۷.

- الحکیم، ناصر (۲۰۱۰). *جدلیه الفكر و العمل عند الامير شکیب ارسلان*. المختاره: دارالتقدیمیة.
- حورانی، البرت (دون التاريخ). *الفکر العربی فی عصر النهضة*. ترجمه الی العربیة کریم عزقول. بیروت: دار النهار.
- دون مؤلف (۱۴۱۱، جمادی الثانیة). *ذکری امیر البیان و شیخ المجاهدین الامیر شکیب ارسلان*. الغدیر. العدد ۱۰ و ۱۱: ۱۸۰-۱۸۵.
- زیباکلام، صادق (۱۳۸۱). *ما چگونه ما شدیم*. تهران: روزنه.
- الشرباصی، احمد (۱۹۶۱). *شکیب ارسلان داعیه العروبة و الاسلام*. القاہرہ: المؤسسة المصریة.
- شیا، محمد شفیق (۱۹۸۲). *شکیب ارسلان مقدمات الفكر السياسي*. بیروت: معهد الانماء العربی.
- عنایت، حمید (۱۳۵۶). *سیری در اندیشه سیاسی عرب از حمله ناپلئون به مصر تا جنگ جهانی دوم*. تهران: فرانکلین.
- فرشاد، مهدی (۱۳۶۵). *تاریخ علم در ایران*. تهران: امیرکبیر.
- کردعلی، محمد (۱۴۱۳). *المعاصرون*. علق علیه محمد المصری. بیروت: دار الصدر.
- گیلیسی، چارلز (۱۳۶۴). *زندگی نامه دانشمندان اسلام*. ترجمه احمد آرام و همکاران. تهران: علمی و فرهنگی.
- المحافظه، علی (۱۹۸۷). *الاتجاهات الفكرية عند العرب فی عصر النهضة*. بیروت: الاهلیة.
- مرادی، مجید (۱۳۸۴). *مهر و آبان*. فراز و فرود مواجهه جهان عرب با غرب. چشم انداز ارتباطات فرهنگی. ۱۸: ۳۵-۳۳.
- نهویهض، عجاج (۱۳۴۶). *ذوالحجہ*. آل ارسلان و فقیدهم الکریم الامیر نسیب. الزهراء. الجزء ۱۰: ۵۹۶-۶۱۱.